

## اشغال نظامی عراق، بستری برای افزایش دامنه‌ی تروریسم در منطقه

نجله خندق<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۰۵/۰۳

تاریخ تأیید مقاله: ۱۳۹۰/۰۶/۲۳

صفحات مقاله: ۲۰۷-۲۲۸

### چکیده:

در این مقاله سعی بر آن است که مبارزه علیه تروریسم و تأمین امنیت در جهان توسط آمریکا، با ارائه‌ی مباحث کاملاً به‌روز و روشنگرانه و همچنین جمع‌آوری اطلاعاتی که بیش از هر امر دیگر بر جنگ، تروریسم و امنیت ملی مبتنی است، واقف می‌کند، به نیاز و خلأ موجود در این زمینه پاسخ دهیم.

از این رو، نگاهی به جنگ آمریکا علیه عراق که هنوز مراحل مختلف آن در حال پیگیری است، می‌تواند به فهم بیشتر موضوع به ما کمک کند. در این راستا ابتدا با غور در دلایل این تهاجم و بررسی آن، در حد توان، راهبرد آمریکایی‌ها و قوای انگلیسی را ترسیم کرده و کوشیده‌ایم تا پیروزی سریع آنان بر گارد جمهوری و ارتش عراق و مقاومت مهلک‌تری را که جایگزین آن شده است، به‌طور اجمالی تحلیل کنیم. سپس به تجزیه و تحلیل اطلاعاتی پرداخته‌ایم که ضمن توجیه کابینه‌ی بوش و بلر برای آغاز حمله، دو جامعه‌ی آمریکا و انگلیس را در چالش‌های تنیدی گرفتار ساخته است. در انتها با ارائه‌ی دلایلی که حاکی از عدم وجود تسلیحات کشتار جمعی در عراق و سوءاستفاده از اطلاعات ارائه شده توسط سرویس‌های جاسوسی این دو کشور بوده است، به نمادین بودن جنگ در عراق و این‌که حاصلی به‌جز تشدید چالش‌های بین‌المللی، تمسخر لیبرالیسم و دمکراسی حاکم بر جوامع غربی را در پی نداشته است، اشاره کرده‌ایم. چراکه از نظر آمریکا، صدام و به‌ویژه گروه القاعده و هم‌پیمانان جهادی‌اش همواره به‌عنوان تهدیدی جدی برای امنیت ملی کشورش به‌شمار می‌رفت.

\* \* \* \* \*

## واژگان کلیدی

تروریسم، جنگ، حمله، تسلیحات کشتار جمعی، امنیت ملی.

## مقدمه

گروه القاعده و هم پیمانان جهادی آن همواره تهدیدی بزرگ برای آمریکا محسوب می‌شوند. ساقط نمودن حکومت طالبان در افغانستان توسط دولت آمریکا در سال ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ به قیمت از بین رفتن پایگاه اصلی حکومت طالبان، تمام شد و موجب گردید، این گروه فرماندهان و پایگاه‌های خود را در مناطق دیگر جهان نیز از دست بدهد.

در گذشته، رهبران القاعده در جستجوی دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی بودند و به نظر می‌رسید که می‌خواستند در صورت داشتن چنین سلاح‌هایی از آنها استفاده کنند.

جنگ عراق که با همکاری ایالات متحده آمریکا و انگلیس آغاز شد و با نتایج شگرف و درخشان خود در زمره‌ی یکی از بی‌سابقه‌ترین نبردها است و به عقیده‌ی برخی، صدام حسین حاکمی بود که باید به خاطر آزادی و دموکراسی از بین می‌رفت تا این‌که امنیت در خاورمیانه و بقیه‌ی جهان برقرار شود. هم‌چنین، به نظر آنها صدام به گروه‌های تروریستی پناه می‌داد و در صدد سلاح‌های کشتار دسته جمعی بود، و به مردم کشورش ستم و اهانت می‌کرد.

بهانه‌ی آغاز جنگ از سوی آمریکا و انگلیس، عدم همکاری صدام حسین با بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل بود. هر چند حتی پس از شکست وی در جنگ و فراهم آمدن امکان تفتیش تمام خاک عراق باز هم اثری از تسلیحات ممنوعه به دست نیامد. در این جنگ، عراق ارتش قابل ملاحظه‌ای را به میدان آورد اما به‌جز مقاومت‌های پراکنده در برخی از شهرها هیچ‌گونه تحرک نظامی قابل توجهی در مرزها و موانع راهبردی دیده نشد. در این میان واکنش ملت عراق تمام نظریه‌های نظامی غرب به‌خصوص نظریه‌ی اصلی آن مبنی بر این‌که ساختارهای دفاعی معمولاً از ترکیب ارتش، دولت و مردم به وجود می‌آیند را ابطال نمود. به‌طور معمول و بر طبق نظریه‌های کلاسیک، در صورت تهاجم بیگانگان، ملت یک کشور می‌باید مشتاقانه از سرزمین خود دفاع کنند. اما آیا عراق یک استثنا بود؟

در این جا لازم است تا نگاهی به روند تشکیل کشور عراق بیاندازیم. این کشور، از سه ایالت سابق امپراطوری عثمانی تشکیل شده بود و جمعیت هر یک از این مناطق از لحاظ قومی و مذهبی کاملاً از یکدیگر متمایز بودند. عرب‌های سنی و شیعه به ترتیب در مناطق مرکزی و جنوبی مستقر بودند و شمال عراق نیز قلمرو مسلمانان کرد تبار بود. ترک‌های عثمانی با اعمال قوانین جداگانه بر این سه منطقه حکومت می‌کردند. اما پس از جنگ جهانی اول انگلیس از طریق جامعه‌ی ملل این سه منطقه را به یک کشور واحد تبدیل کرد. بی‌نظمی و آشوب در بهترین شرایط نیز بر این منطقه حاکم بود و اغلب، «سُنیان» مقیم مرکز بر سایر مناطق آن حکومت می‌کردند. با گذشت زمان، رژیم سلطنتی - استبدادی این کشور جای خود را به حکومت‌های استبدادی تر داد و ظالمانه‌ترین نوع آن نیز در زمان ریاست جمهوری صدام شکل گرفت. البته دولت‌های تصنعی که نمونه بسیاری از آنها در جهان یافت می‌شود، می‌توانند تحت شرایطی و رهبری یک شخص به مدت طولانی به حیات خود ادامه دهند. اما صدام هرگز از چنین تدبیری برخوردار نبود. وی نه تنها معارضین رژیم خود را شکنجه و به قتل می‌رساند، بلکه تمامی اقشار ملت را نیز در زیر یوغ استبداد خود به بند کشیده بود و از ترس بی‌اعتبار شدن، هرگز در پی تأیید عملکردهای خود از سوی مردم نبود. صدام بی‌رحمانه و کینه‌توزانه کشور عراق را درگیر جنگ‌های پی‌درپی کرده و صبر و تحمل ملت خود را به سر آورده بود و آنان نیز در آخرین جنگ وی از ابراز هرگونه همکاری دریغ کردند و هم‌چنین ارتش عراق در جنگ اول خلیج فارس، و در جنگ با شمالی‌ها و کردها تا حد زیادی تضعیف شد و در عمل تنها بخشی از کشور مستقل باقی مانده بود و بغداد نیز کنترل خود را بر روی یک سوم حریم هوایی‌اش از دست داده بود. از این رو، صدام قادر به دفاع از خود در این مناطق نبود و به آسانی در جنگ با امریکا مغلوب شد و به ناچار تنها و بی‌کس در دل زمینی پناه گرفت، که روزگاری اسیر استبداد بی‌رحمانه وی بود.

جنگ و نزاع نشان‌دهنده‌ی وابستگی افتراقی است. ولی، پاره‌ای از وابستگی‌های نظامی به سادگی می‌تواند انعکاس‌دهنده‌ی تأثیر گزینش‌هایی باشد که از طریق آن گروه‌های مختلف جمعیتی و عقیدتی به یگان‌های مسلح می‌پیوندند. در آمریکا، فرضیه‌ی شکاف نظامی -

غیرنظامی مربوط به دهه‌ی ۱۹۹۰ با آغاز جنگ علیه تروریسم، یعنی بعد از حمله‌ی تروریستی یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ تاحدی از میان برداشته شد. این واقعه و سایر حملات تروریستی در سر تا سر جهان منجر به ایجاد موج چهارم بالقوه‌ای مبنی بر درک مشترکات نیروهای مسلح و جامعه بزرگتر شد.

با وجود تضادهای بزرگی که بین بخش‌های مختلف جامعه‌ی آمریکا و انگلیس به وجود آمد جنگ افغانستان و عراق گسترش یافت. عاملان این دو جنگ عقاید متفاوتی در مورد مقاصد و اهداف صدام، موقعیت کشور خودشان، ماهیت سیاست جهانی و در مورد پیامدهای احتمالی فعالیت‌های مختلف مورد نظرشان ابراز می‌کنند.

امریکا به منظور تثبیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی افغانستان و هم‌چنین بازسازی و فرونشاندن هرج و مرج در این کشور وارد عملیات تهاجمی برای انهدام گروه القاعده و متحدانش یا به عبارت دیگر، برکناری کامل طالبان شد. و این اقدام همراه با حمله به عراق از جمله برنامه‌های مبارزه بر علیه تروریسم پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به شمار می‌رفت.

امریکا در جنگ بر علیه عراق پیروز شد. اما این پیروزی چه بهایی داشت؟ آیا امریکا به اهداف خود در حمله‌ی به عراق که با ادعاهای واهی، برای کشف و انهدام تسلیحات کشتار جمعی و مبارزه بر علیه تروریسم بود موفق شد؟ چنین به نظر می‌رسد که امریکا نه تنها به اهداف اصلی خود در این جنگ نائل نشد، بلکه بهای گزافی از نظر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی پرداخت. بنابراین، راه‌حل و راهبرد جدید چنین فرض می‌کند که راه‌حل به جای نظامی بودن باید سیاسی‌تر و اقتصادی‌تر باشد (RINGMAR: 415).

#### مبارزه با تروریسم

چنانچه خواهان صلح هستیم، باید خودمان را برای جنگ آماده کنیم و تنها خودمان می‌توانیم از خودمان محافظت کنیم. این یک قانون در سیاست‌های بین‌المللی است که بشر را برای ایجاد تغییرات و اصلاحات و ادار به انجام نزاع‌های عبث و بیهوده می‌کند. هیچ‌گونه پیشرفتی در روابط بین کشورها امکان‌پذیر نیست، بلکه در عوض همان طرح‌ها و الگوهای اساسی تا

بی‌نهایت تکرار می‌شوند. اشخاص و ملت‌هایی که با این قوانین مبارزه می‌کنند، به سختی مجازات می‌شوند. شاید مشکلات جهان در اصل ناشی از خاطر سوء تفاهمات می‌باشد و به همین دلیل است که مهم‌ترین وظیفه، فراهم کردن شرایط و راه‌هایی است که از طریق آن ملت‌ها بتوانند تفاوت‌هایشان را با یکدیگر جور و یکسان کنند. دشمنان ما نباید نابود شوند، بلکه باید بنابر مصلحت سازمان‌ها و ارگان‌های بین‌المللی با آنها وارد مذاکره شد (Ibid: 405-406).

پس از فروپاشی شوروی، گروهی از سیاستمداران صهیونیست در واشنگتن موسوم به محافظه‌کاران جدید سعی کردند با مطرح کردن عقیده‌ی «لحظه آمریکا» و نیز دکترین پیش‌دستی در حمله به دول معترض به سیستم قدرت برتر و دارای تسلیحات کشتار جمعی، از فرصت پیش‌آمده در راستای منافع خود بهره‌برداری کنند. ماجرای رسوایی اخلاقی کلیستون و سپس پیروزی جُرج دبلیو بوش در انتخابات سال ۲۰۰۱ نیز در راستای پیگیری همین سیاست بود. با آن‌که کابینه‌ی جُرج بوش فعالیت سیاسی خود را با چند تن از سیاستمداران محافظه‌کار آغاز کرد، اما در ابتدا به نظر نمی‌آمد که وی یک مهره‌ی محافظه‌کار جدید باشد (Keegan, 2004؛ حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر رئیس‌جمهور را به طور کامل با حزب محافظه‌کاران جدید هم‌دل و همراه کرد. وی خیلی سریع متقاعد شد و صریحاً اعلام کرد که جنگ بهترین شیوه‌ی رویارویی با تروریست‌ها می‌باشد و با تثبیت جای پای آمریکا در آسیای میانه و توسل به ماده‌ی ۵۱ منشور سازمان ملل متحد که حق دفاع متقابل را برای تمام دول جهان به رسمیت می‌شناخت، جنگ علیه تروریست را آغاز کرد.

«تروریسم، تنها آمریکا را تهدید نمی‌کند، بلکه آثار مخرب آن در گوشه و کنار دنیا نیز مشاهده می‌شود. گرایش‌های افراطی قومی، ملی، ایدئولوژیک که در سراسر دنیا وجود دارند، انگیزه‌هایی قوی برای توسل به تروریسم محسوب می‌شوند. از این رو، آمریکا با همکاری نیروهای مخصوص دو کشور انگلیس و استرالیا در سازماندهی قوای ضدطالبان در قالب ائتلاف شمال و با تکیه بر حملات سنگین هوایی، یگان‌های القاعده‌ی مستقر در افغانستان و حامیان طالبان به سرعت از صحنه‌ی قدرت افغانستان حذف شدند (Miller, 2004). نتیجه‌ی

کوتاه مدت عملکرد این ائتلاف، پاکسازی افغانستان از عناصر شبکه‌ی القاعده و سرنگونی گروه حامی آن، یعنی طالبان بود.»

اهداف اصلی امریکا در این حملات از بین بردن پناهگاه‌های گروه القاعده در سایر کشورها که از طریق منصرف کردن رژیم‌هایی که مأمن و پایگاه اصلی گروه القاعده بودند و جمع‌آوری سازمان جهانی گروه القاعده از طریق عملیات پلیسی و جاسوسی صورت می‌گرفت. بخش عمده‌ی این عملیات تهاجمی مربوط به حمله به افغانستان در سال ۲۰۰۱ و برکناری و ساقط نمودن رژیم تندرو و افراطی طالبان از آن کشور بود. این رژیم به ازای دریافت میلیون‌ها دلار حامی اصلی گروه القاعده محسوب می‌شد.

حذف حکومت طالبان (از افغانستان) موفقیت بزرگی محسوب می‌گردید؛ این کار موجب عدم دستیابی القاعده به پایگاه‌های اصلی و بزرگ آموزشی شد و با اخراج و رهبران القاعده از افغانستان، امکان برقراری ارتباط رهبران با شبکه جهانی القاعده از بین رفت. پایگاه‌های اصلی آموزش گروه القاعده در افغانستان با ایجاد گروه‌هایی برای آموزش هزاران جهادگر با انگیزه‌ی بالا در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ رشد چشمگیری داشت. از دست دادن این پایگاه‌ها ضربه‌ی سنگینی بر گروه القاعده وارد کرد. هم‌چنین، از طریق منزوی کردن رهبران القاعده، توانایی این گروه برای انجام عملیات بین قاره‌ای تا حد زیادی کاهش یافت. بنابراین، نابودی حکومت طالبان دستاورد بزرگی برای دولت امریکا محسوب شد. اما راهبرد بوش به طور کامل موفقیت‌آمیز نبود، زیرا این راهبرد بدون ابتکار و تدبیر اتخاذ گردیده بود و گاهی اوقات بسیار ضعیف رهبری و هدایت می‌شد (Van Evra, 2006: 12). با شکست طالبان، امریکا، جنگ با سایر دشمنان خود را به بهانه‌ی در اختیارداشتن سلاح هسته‌ای و مخمل بودن ثبات منطقه‌ای در رأس برنامه‌های کاری خود قرار داد. در این میان بنا بر گزارشات سرویس اطلاعاتی امریکا عمده‌ترین خطر، مربوط به کشور عراق بود. امریکا توانست در اقدام علیه صدام، انگلیس را نیز با خود همراه کند و انگلیس ناچار بود برای کسب مجوز حمله به عراق تابع قواعد مرسوم و متداول سازمان ملل متحد باشد، در طی ماه سپتامبر و اکتبر سال ۲۰۰۲ وکلای آمریکایی به همراه همکاران انگلیسی خود کوشیدند تا با تصویب قطعنامه‌ی دیگری در

سازمان ملل مجوز همکاری با یکدیگر در هرگونه اقدام نظامی علیه عراق را به دست آوردند. پیش‌نویس این قطعنامه سرانجام در اوایل ماه نوامبر مورد تأیید قرار گرفت و با عنوان قطعنامه‌ی ۱۴۴۱ تسلیم شورای امنیت سازمان ملل گردید. قصور قانونگذاران شورای امنیت سازمان ملل متحد در استفاده از عبارات صریح در قطعنامه‌ی ۱۴۴۱ باعث شد تا عبارت «پیامدهای جدی» به مجوز اقدام نظامی تعبیر شود. تصویب قطعنامه‌ی ۱۴۴۱ واکنش شدید حزب کارگر انگلیس و سایر دول اروپای غربی از جمله فرانسه و آلمان را در پی داشت. آنان معتقد بودند که منظور از عبارت «پیامدهای جدی» قطعنامه‌ی ۱۴۴۱ نهم ماه نوامبر نیازمند تصویب یک قطعنامه‌ی دیگر می‌باشد و در صورت لزوم اقدام نظامی، سازمان ملل متحد باید با تصویب قطعنامه‌ی دیگری این مورد را دقیقاً قید کند. با تشدید مشاجرات، ژاک شیراک رئیس‌جمهور فرانسه ضمن اعلام مخالفت صریح خود با هرگونه اقدام نظامی علیه عراق قطعنامه‌ی ۱۴۴۱ را تهدید به و تو کرد. (across, 2003)

تونی بلر بی‌توجه به واکنش‌های مخالفین حزبی خود و ملت انگلیس و نیز روند ناامید کننده‌ی فعالیت‌های دیپلماتیک سازمان ملل متحد، هم‌چنان به حمایت از سیاست جنگ‌افروزان‌ی آمریکایی‌ها ادامه می‌داد. در هفدهم ماه مارس، بلافاصله پس از بازگشت بلر از «ازرز» - اجلاسی که با تعیین یک ضرب‌العجل ۲۴ ساعته از صدام خواسته بود تا به‌منظور جلوگیری از آغاز جنگ موافقت بی‌قید و شرط خود را با تمام قطعنامه‌های مصوب سازمان ملل اعلام کند - یکی از سخت‌گیرترین چهره‌های حزب کارگر، رابین کوک، وزیر اسبق امور خارجه و رئیس مجلس عوام انگلیس با حضور در «دانینگ استریت» استعفای خود را تقدیم کرد. لرد «گلداسمیت» یک روز پس از استعفای رابین کوک بحث متفاوتی را آغاز کرد. وی با استناد بر فصل هفتم منشور سازمان ملل متحد که استفاده از زور را برای برقراری مجدد نظم بین‌المللی مجاز اعلام کرده بود به بازنگری تأثیر قطعنامه‌های سازمان ملل بر عملکرد عراق از سال ۱۹۹۰ به بعد پرداخت. وی در ادامه افزود که نقض مواد قطعنامه‌ی ۶۸۷ که عراق را ملزم به انهدام تسلیحات کشتار جمعی و تحویل سایر ادوات جنگی نظیر موشک‌ها کرده است و حق استفاده از زور علیه عراق را تحت قطعنامه‌ی ۶۷۸ و ۱۴۴۱ مجاز دانسته است و تخلف

عراق از قطعنامه‌ی ۶۸۷ برای سازمان ملل متحد مسجل شده است. به طور مسلم، این‌گونه قضاوت و دادرسی دقیقاً متأثر از دیدگاه‌های سیاستمداران آمریکایی بود.

خطابه‌ی فوق در واقع جواز همکاری تونی بلر با ایالات متحده آمریکا در حمله به عراق محسوب می‌شد. تنها مانع باقی‌مانده، پیروزی در رأی‌گیری مجدد مجلس عوام انگلیس بود. مدیران حزبی برای شناسایی نمایندگان مخالف و کاستن از تعداد آنها دائماً مشغول تحلیل و بررسی اشخاص مختلف و تغییر نظر آنها از طریق فراهم آوردن امکان گفتگوی آنها با وزرای سابقه و ... بودند. از زمانی که بلر برای اولین بار وارد سیاست شد، طوری وانمود کرد که توانایی تصمیم‌گیری‌های دشوار را دارد و در شرایط سخت هم کار درست و حق را انجام می‌دهد و برای به اثبات رساندن این امر در آخرین سخنرانی پرشور خود، در بعدازظهر هجدهم ماه مارس، آخرین تلاش خود را انجام داد. سخنرانی بلر احساسات مخالفین حزبی وی را عمیقاً تحت تأثیر قرار داد. پس از شمارش آرا، پیروزی راهبرد پیش‌دستی در جنگ با اتخاذ ۳۹۶ رأی موافق در مقابل ۲۱۷ رأی مخالف مسجل شد. اکنون که سیاست پیش‌دستی از سوی انگلیس و ایالات متحده آمریکا مورد تأیید قرار گرفته بود، جنگ می‌توانست آغاز شود (RINGMAR: 413).

پس از حمله به افغانستان و عراق آمریکا هم‌چنان ادعا می‌کند مبارزه بر علیه تروریسم پایدار و نامحدود خواهد بود. با توجه به خطرات وحشتناک تروریسم، به‌ویژه تروریسم پست مدرن که به کمک ابزارها و شیوه‌های پیشرفته، مانند تروریسم کشتار جمعی و ... انجام می‌شود. به نظر می‌رسد مبارزه‌ی آمریکا بر علیه تروریسم در جهان، شیوه‌های خاص خود را دارد و از تروریست‌های واقعی که امنیت برخی از کشورها را تهدید می‌کند حمایت و پشتیبانی می‌کند؛ به‌عنوان مثال، تروریسم دولتی رژیم صهیونیستی بقای ملت فلسطین را تهدید و فراتر از این، حتی کشورهای دیگر منطقه را نیز ناامن کرده است.



## نبرد آمریکا و انگلیس

به‌طور کلی، در جنگ دوم خلیج نیروهای عراقی از سه بخش عمده تشکیل شده بودند. دو بخش نخست مربوط به نیروهای گارد جمهوری و ارتش منظم عراق بود و بخش سوم یا همان سپاه نامنظم عراق از یگان‌های نامنظم و متعددی به وجود آمده بود و سربازان آن را فدایی می‌نامیدند. این عده اغلب از مبارزین مسلمان سایر کشورهای اسلامی و یا بعثیان وفادار به صدام بودند و تعداد آنان مشخص نبود. در مقابل گزینه‌های نهایی قوای ائتلاف برای فاز نخست، لشکر سوم و چهارم پیاده نظام آمریکا، لشکر یکم تفنگداران اعزامی این کشور و لشکر یکم زرهی انگلیس (برای هدایت عملیات جنوب و تصرف بصره) و برای فازهای بعدی لشگرهای هوایرد ۸۲ و ۱۰۱ آمریکا بود (Bondansky, 2004).

در این جنگ هدایت ستاد مرکزی قوای ائتلاف بر عهده‌ی ژنرال «تامی فرانکس» بود. اما وی به علت کنترل هم‌زمان دو جنگ افغانستان و عراق، مسئولیت نظارت مستقیم را به ژنرال «مکیرنان» واگذار کرده بود. طرح عملیات آزادسازی عراق از سال ۱۹۹۵ در دست اقدام بود. اما حمله به این کشور چندان هم آسان نبود. از آنجایی که در دوران حکومت صدام، عراق با اکثر کشورهای همسایه مشکل داشت، اکثر آنها از جمله ایران، عربستان، سوریه و اردن تمایلی به همکاری با قوای غربی را نداشتند. بدین ترتیب، تنها سه نقطه‌ی ورودی باقی می‌ماند: نخست مرز دریایی کوتاه و باتلاقی عراق در دماغه‌ی خلیج فارس؛ دوم مرز مشترک عراق و ترکیه؛ و سوم قلمرو کشور کویت (Murray W. & Scales, 2003).

کویت به‌عنوان ضعیف‌ترین دولت عربی می‌توانست بیشترین تسهیلات پایگاهی و ترانزیتی را در اختیار قوای ائتلاف قرار دهد و در نهایت نیز با این کار موافقت کرد. اما موضع ترکیه در شرایط پیش از جنگ بیشتر به یک معما و یا یک چیستان شباهت داشت؛ در آغاز فرض بر این بود که دولتمردان ترک عاقبت با گذر لشکر چهارم قوای ائتلاف از بخش جنوبی ترکیه موافقت خواهند کرد. اما به دنبال مخالفت قطعی ترکیه ستاد مرکزی فرماندهی قوای ائتلاف کوشید تا با استفاده از خدعه و نیرنگ، سردمداران رژیم بعثی عراق را از اعمال نفوذ ارتش ترکیه بر دولتمردان ترک و در نتیجه موافقت نهایی آنان با ورود قوای آمریکایی به ترکیه

و از آنجا به عراق، مطمئن سازد. این شیوه، مؤثر مواقع شد و دو لشکر از گارد جمهوری و بخش زیادی از لشگرهای ارتش منظم عراق در شمال بغداد مستقر شدند و بدین ترتیب از اعمال هرگونه نقشی در فرایند دفاعی در مقابل هجوم قوای ائتلاف بازماندند (Ibid).

با حذف جبهه‌ی شمالی ژنرال فرانکس ناچار شد تا برای آغاز جنگ تنها بر جبهه‌ی جنوبی متمرکز شود. با توجه به همکاری مصمم کویت دو بخش عمده از نظامیان آمریکایی، نخستین گروه اعزامی تفنگداران دریایی و لشکر سوم پیاده نظام، در طول مرز کویت با عراق مستقر شدند و این امکان برای بخش عمده‌ای از قوای انگلیسی نیز فراهم آمد. اما بزرگ‌ترین مشکل حمله از جنوب، ورودی تنگ و نیز فاصله‌ی زیاد بغداد از نقطه‌ی ورود قوای مهاجم بود. وضعیت جغرافیایی حاکم بر منطقه نیز مانع عمده‌ی دیگری محسوب می‌شد. یکی از روش‌هایی که می‌توانست سرعت پیش روی را تضمین کند، مقدم داشتن حملات هوایی بر حملات زمینی بود. اما دلایل فاطمی مبنی بر نامطلوب بودن چنین اقدامی موجود بود. از یک‌سو، قوای عراقی در سرتاسر خاک کشور پراکنده شده بودند و هدف‌گیری آنان از سوی نیروهای هوایی ائتلاف می‌توانست تلفات انسانی سنگین و در نتیجه واکنش شدید و خصمانه‌ی رسانه‌ها را در پی داشته باشد و از سوی دیگر آماده‌سازی مقدمات حملات هوایی می‌توانست فرصت تحریک خاورمیانه و جهان سوم علیه قوای ائتلاف و نیز فرصت تخریب استحکامات نفتی عراق و آلوده کردن آب خلیج فارس با نفت خام را در اختیار صدام قرار دهد. هم‌چنین طولانی شدن حملات هوایی ضمن افزایش آمادگی ارتش عراق، انگیزه‌ی احتمالی استفاده از تسلیحات کشتار جمعی علیه قوای ائتلاف را نیز برای صدام فراهم می‌آورد. بنابراین، ستاد مرکزی فرماندهی قوای ائتلاف مصمم شد تا با محدود کردن زمان حملات هوایی به‌طور هم‌زمان حمله‌ی زمینی خود را نیز آغاز نماید. در طرح راهبردی ژنرال فرانکس هدف از حملات هوایی، خلع سلاح قوای عراقی هم‌زمان با آغاز مراحل ابتدایی حملات زمینی بود. وی حتی پیش از آنکه نیروهای زمینی حرکت خود را آغاز کنند از طریق شایعه‌پراکنی علیه ساختار فرماندهی لشگریان عراقی، خنثی‌سازی مقاومت قوای عراقی را آغاز کرده بود. در این فاصله نیروهای ویژه با هدف تصرف پل‌های

کلیدی و نیز شناسایی مواضع احتمالی پرتاب موشک‌های اسکاد، از نقاط مختلف مرزی در خاک عراق نفوذ کرده بودند (Bondansky, 2003).

حمله‌ی اصلی، اهداف ارزشمند و اساسی‌تری را دنبال می‌کرد. بر طبق طرح پیش‌بینی شده، لشکر سوم پیاده نظام با حرکت در دره‌ی رود فرات و وسایل نقلیه با حرکت در صحرای غربی آن، پس از الحاق به یکدیگر در جاده‌های اصلی از طریق کربلا عازم بغداد شدند و لشکر یکم تفنگداران اعزامی نیز به پشتیبانی گروه رزمی «تروا» به‌طور هم‌زمان از طریق جاده‌ی یکم که از «جلیبال» و «ناصریه» گذشته و به جاده‌ی ششم منتهی می‌شد، مسیر بغداد را در پیش گرفت. صرف‌نظر، از عقب‌نشینی‌های جزئی نظامی نظیر حوادث پیش‌آمده در ناصریه و مقاومت‌های نامنظم و پراکنده‌ی سایر شهرها آمریکایی‌ها در هنگام رسیدن به نزدیکی بغداد تقریباً متحمل هیچ تلفاتی نشده بودند و صدمات وارد آمده به تجهیزات آنها به هیچ‌عنوان قابل ملاحظه نبود و اصولاً پیش از آغاز هر نبرد سیستم فرماندهی نظامیان عراقی از کار می‌افتاد و هیچ‌گونه ضربت متقابل و حساب‌شده‌ای از سوی آنان به چشم نمی‌خورد. البته گروه‌های وفادار به صدام از جمله اعضای حزب بعث و فداییان اغلب تا پای جان مبارزه می‌کردند. اما به دلیل ضعف‌های متعدد تکنیکی و تاکتیکی و عدم حمایت از سوی نظامیان عراقی، مقاومت آنان بی‌ثمر می‌ماند. آنان اغلب با آغاز عملیات ستادهای فرماندهی حزب بعث، هر شهر را به پایگاه خود تبدیل کرده و از همان مکان‌ها وارد عمل می‌شدند و از آنجایی که موضع جغرافیایی این ستادها برای فرماندهی قوای ائتلاف شناخته شده بود، انهدام آنها و در نتیجه قطع رابطه‌ی بعثی‌ها و فداییان به صورت کامل امکان‌پذیر بود.

جبهه‌ی بغداد ناحیه‌ی تمرکز نیروهای مهاجم بود و نقطه‌ی عطف لشگرکشی قوای ائتلاف به شمار می‌آمد. فرودگاه بین‌المللی بغداد، هم برای آنان و هم برای رژیم عراق از اهمیت خاصی برخوردار بود و فتح آن همان‌گونه که بعثی‌ها نیز تشخیص داده بودند، امکان تجدید قوای نیروهای مهاجم در نقطه‌ی پایانی حمله را فراهم می‌ساخت. در این بخش حملات هوایی بسیار مؤثر بود و حمله‌ی جنگنده بمب‌افکن‌های آمریکایی به عقبه‌ی سپاهیان گارد و خطوط احتمالی عقب‌نشینی مانع از عقب رفتن آنان به سمت شهر و در نتیجه پرشدن

خیابان‌ها و ساختمان‌های آن از سربازان زنده و توانای گارد شد. بدین ترتیب، لشگریان گارد مجبور شدند که تا آخرین لحظه در برابر یگان‌های خط‌شکن آمریکایی که از سرحدات شهر به سمت مواضع آنان پیش‌می‌رفتند، ایستادگی کنند. در این مرحله فرودگاه بغداد نیز با موفقیت به تصرف قوای آمریکایی درآمد (Zinsmeister, 2003).

هم‌زمان با پیشروی قوای آمریکایی به سمت بغداد نیروهای انگلیسی نیز با همکاری یگان پانزدهم تفنگداران اعزامی به منظور تصرف «ام‌القصر» و «زبیر» عازم شبه‌جزیره‌ی «فاو» شدند. با تکمیل عملیات فوق، یگان پانزدهم تفنگداران برای ملحق شدن به لشگر یکم تفنگداران راهی شمال شد و نیروهای انگلیسی مرکز فعالیت خود را تغییر دادند. وظیفه‌ی بعدی آنان تکرار این موفقیت در بصره یک میلیون نفری بود. آنان پیش از ورود به شهر با ایجاد یک کمربند در حومه‌ی شهر ضمن نظارت بر آن و کنترل سکنه‌ای که در حال خروج بودند، ورود قوای کمکی به داخل شهر را نیز ناممکن ساختند. محاصره بصره چندین روز به طول انجامید. در این مدت تیم‌هایی از یگان‌های ویژه و تک‌تیراندازان ضمن نفوذ در داخل شهر در مواضع مناسبی مستقر شده و به بررسی موقعیت‌های اطراف پرداختند. به تدریج فرماندهی عملیات بصره، ژنرال «بیریمز»، زمان را برای نفوذ یگان‌های بزرگ‌تر به داخل شهر مناسب دید و در ششم ماه آوریل حمله به شهر با ستون‌هایی از ترابرهای زرهی آغاز کرد. بر حسب نقشه‌ی طراحی شده یگان‌های مذکور به‌طور هم‌زمان وارد شهر شده و به سمت خیابان‌های منتهی به مرکز پیش رفتند. آنان سپس عقب‌نشینی کرده و برای تکرار حمله در انتظار شب باقی ماندند. در شامگاه ششم ماه آوریل کنترل بخش اعظمی از بصره به دست قوای انگلیسی افتاد و در سحرگاه هفتم ماه آوریل خیابان‌های تنگ و باریک بصره قدیم نیز سقوط کرد. در روز بعد، قوای انگلیسی اقدام به اتخاذ راهبرد پس از جنگ نمودند. فرماندهی عملیات، تمام ترابرهای زرهی خود را از مرکز شهر خارج ساخت و بر طبق اوامر وی سربازان تمام تلاش خود را برای بازگرداندن حالت عادی به شهر به کار بستند. در طی روزهای بعدی شرایط حاکم بر بصره حاکی از پایان یافتن جنگ جنوب بود و تلاش برای تصرف افکار و احساسات مردم آغاز شده بود.

پس از آن که «فرانکس» و «مکییرنان» متقاعد شدند که بغداد نیز همانند سایر شهرهای عراق بدون مقاومت چشمگیری سقوط خواهد کرد، دستور نفوذ قوای شناسایی عمقی به مرکز شهر صادر شد. در صبحگاه پنجم ماه آوریل یگان‌های زرهی لشکر سوم پیاده نظام مواضع شبانگاهی خود را ترک کرده و با هدف تصرف وزارت‌خانه‌ها و کاخ‌های مسکونی از بزرگراه هشتم عازم بغداد شدند. با درخواستن صدای تیربارها مبارزین خیابانی از ورود قوای مهاجم آگاه شده و شتابان خود را آماده دفاع کردند. یورش قوای زمینی آمریکا از سوی جنگنده بمب‌افکن‌های ضدتانک حمایت می‌شد و هلیکوپترهای جنگی نیز با حمله به مواضع نظامیان عراقی دامنه‌ی کشتار مدافعین را گسترش می‌دادند. نبرد فوق در تمام طول روز ادامه داشت و در ششم ماه آوریل هم‌چنان در جاده‌ی شماره یک که بغداد را به تکریت متصل می‌کرد، پیگیری می‌شد. این نبرد به تدریج به نبرد تانک‌های گارد جمهوری و ادوات زرهی قوای مهاجم مبدل شد و پس از ساعاتی به دلیل فقدان انگیزه و سازماندهی نیروی مقاومت با پیروزی مهاجمین خاتمه یافت. سپس فرمانده بغداد تصمیم گرفت که دومین تیم رزمی خود را نیز به پایتخت گسیل دارد. این گروه به هنگام عبور از محوطه وزارت‌خانه‌ها و کاخ‌ها مورد هدف یک فروند موشک زمین به زمین عراقی قرار گرفت. اصابت این موشک تأخیر و آشفتنگی موقتی را در پی داشت اما اندکی بعد گروه با هدایت یک گردان زرهی و نیز ستون‌های پشتیبانی پی‌درپی، پیشروی خود به سمت مرکز شهر را از سر گرفت (همان).

در این فاصله، تفنگداران مستقر در شرق بغداد با نزدیک شدن به دجله و عبور موفقیت‌آمیز از رود فرعی دیاله با نبرد و گریز راه خود را در خیابان‌های شهر باز کرده و با قصد تصرف مرکز شهر به آن نزدیک می‌شدند. پیشروی لشکر یکم تفنگداران اعزامی از بغداد شرقی به سمت مرکز همانند سایر عملیات‌ها با مقاومت چشمگیری مواجه نشد و تفنگداران دریایی در مقابله با مقاومت‌های پراکنده کاملاً موفق بودند. عاقبت در طی شب هفتم و هشتم ماه آوریل مرکز و منطقه‌ی رژیم که تا آن زمان کنترل نسبی آن در اختیار لشکر یکم تفنگداران اعزامی قرار داشت به‌طور کامل به تصرف قوای آمریکایی درآمد و عملیات بغداد با سقوط مجسمه‌ی صدام در نهم آوریل و تصرف کاخ‌های وی به پایان رسید (Zucchini & et al, 2004).

«دولت امریکا خود را قهرمان می‌داند، زیرا برای سیاست خارجی خود نیاز به قانون و شرع دارد، هم‌چنین به خاطر مهمات نظامی خود اجازه‌ی چنین تفکری را به وی می‌دهد. بالعکس، اروپایی‌ها جهان را در شرایطی غیر مقابله‌ای می‌بینند، زیرا ضعیف و غیر متحد می‌باشند» (Ringmar: 410). در آمریکا، فرضیه‌ی شکاف نظامی - غیر نظامی مربوط به دهه‌ی ۱۹۹۰ با آغاز جنگ علیه تروریسم یعنی بعد از حمله‌ی تروریستی یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ تاحدی از میان برداشته شد. این واقعه و سایر حملات تروریستی در سرتاسر جهان منجر به ایجاد موج چهارم بالقوه‌ای مبنی بر درک مشترکات نیروهای مسلح و جامعه بزرگ‌تر شد.

در امریکا مدافعان پر قدرت سیاست‌های خارجی با صلح‌دوستان سیاست‌های خارجی متحد شدند تا با این جنگ مخالفت نمایند، تونی بلر نخست وزیر انگلیس، به صورت سریع همکاری خود را با این طرح اعلام کرد. دیگر رهبران اروپایی مانند کشورهای اسپانیا، ایتالیا و اروپای شرقی و مرکزی به آغاز چنین داستانی خاتمه دادند.

در حالی که اکثر مردم آمریکا حامی و پشتیبان تلاش‌های نظامی در درگیری‌های موجود در افغانستان و عراق بودند، ولی به دلیل حضور گروه‌های مختلف جمعیتی در نیروهای مسلح، اختلافات و تفاوت‌های زیادی در نوع دیدگاه‌ها وجود دارد. به‌طور کلی، این امر نشان می‌دهد حمایت محافظه‌کاران نسبت به ادامه‌ی جنگ بیشتر از لیبرال‌ها و اعتدالیون امریکایی است. در واقع ۶۶ درصد از گروه‌های سنی هجده تا بیست و نه ساله حامی جنگ در عراق بودند (Crabtree). و افراد تحصیل‌کرده‌تر حمایت کمتری نسبت به حمله به عراق از خود نشان می‌دادند. حمایت مردان و حمایت حزب جمهوری‌خواه نسبت به اعزام سربازان به افغانستان بسیار بیشتر از زنان و حمایت حزب دموکرات بوده است.

دو مسأله‌ای که بیشترین ارتباط را با دیدگاه‌های جنگ‌افروزانه دارد عبارتند از: «جنسیت و مکتب سیاسی». بنابراین، چنین به نظر می‌رسد که جنسیت و مکتب سیاسی مؤلفه‌های قوی‌تری برای محاسبه میزان طرفداری از جنگ نسبت به وابستگی نظامی محسوب می‌شوند. در حالی که، دیگر مدافعان به‌منظور حمایت از این جنگ هم‌پیمان با ایدئالیست‌های جناح چپ شدند. واضح است که بین اروپایی‌ها و امریکایی‌ها با تمایلات بیشتر به نظامیان و از جهت

دیگر، بین اروپای قدیم و نوین و به احتمال بیشتر بین (اروپایی‌ها) امریکامآبانه نوعی جدایی و فاصله‌ی جدیدی آغاز شد. سیاستمداران جناح چپی اروپا و طرفداران قانون بین‌الملل خودشان را وارد جنگ پیشگیرانه با رئیس‌جمهور جناح راستی امریکا کردند.

دیدگاه تصمیم‌گیرندگان دولت کلینتون بود که در کل دهه‌ی ۱۹۹۰ صدام را کم و بیش نادیده گرفتند. جنگ با کشور عراق امری غیر ضروری و احمقانه بود و به نفع منافع ملی امریکا نبود. برنامه‌ی نومحافظه‌کاران نه تنها محافظه‌کارانه نبود بلکه در عوض آشوب‌طلبانه و جنبه‌ی شورشی داشت.

شماری از نظرسنجی‌های عمومی صورت گرفته در آمریکا قبل و بعد از حمله به افغانستان و عراق نشان می‌دهد که در میان گروه‌های مختلف جمعیتی، تضاد و اختلافات زیادی مبنی بر حمایت از جنگ وجود دارد.

این نظر سنجی‌ها نشان می‌دهد جانب‌داری اکثریت مردم به استفاده از نیروهای مسلح در جنگ عراق و افغانستان به خاطر منافع اقتصادی بود (Batchman et al)؛ تعداد کسانی که به خاطر حمایت از حقوق سایر کشورها موافق استفاده از زور بودند، کمتر بود. با این همه جوانانی که وارد ارتش شده بودند، حمایت بیشتری نسبت به مداخله‌ی آمریکا در هر دو جنگ نشان می‌دادند.

تحقیقات نشان می‌دهد که مسائلی از قبیل، نژاد و قومیت‌گرایی، جنسیت، جایگاه اجتماعی - اقتصادی، سن، توانایی، وابستگی مذهبی و میزان کارآزمودگی و این‌که آگاهی و دانستن این‌که منافع چه کسانی از طریق جنگ برآورده می‌شود، در حمایت از جنگ دخیل هستند.

به نظر برخی از محققین، این جنگ بر علیه عراق یک لشکرکشی تلخ بود. نظم نوین جهانی جرج دبیلو بوش بسیاری از غربیان را به اداره‌ی قانون‌مند جهان در چارچوب بحث، مذاکره و مصالحه، امیدوار کرده بود. اما سخنان پسر وی مبنی بر تصمیم امریکا جنگ با کشورهای دیگر و از جمله ایران و کره‌ی شمالی از دید مخالفین سیاسی وی به طور عمیق مایه‌ی تأسف است (Keegan, 2004: 294).

## تأمین امنیت یا تشدید چالش‌ها

در مجموع تلفات انسانی قوای ائتلاف بسیار اندک بود و بسیاری از آنان قربانی سوانح و یا برخی از حملات قوای هوایی خود شده بودند. میزان تلفات ارتش منظم عراق و گارد جمهوری نیز به دلیل خودداری آنان از نبردهای سنگین چندان قابل ملاحظه نبود. در این میان تنها گروهی که متحمل تلفات سنگینی شده بودند، مبارزین فدایی، هواداران صدام، بعثی‌ها و مسلمانان بنیادگرایی بودند که از سایر کشورهای اسلامی راهی عراق شده بودند. بنا بر گزارشات منابع غربی، تعداد تلفات این گروه به‌طور تخمینی بالغ بر چند ده هزار نفر می‌شد. پس از جنگ، در پی انحلال ارتش و پلیس ملی عراق وزارت‌خانه‌ها، تأسیسات غیردولتی، بیمارستان‌ها، مدارس و موزه‌های ملی عراق بدون هیچ‌گونه اعتراضی از سوی قوای آمریکایی حاکم در منطقه، غارت شد. غارتگری ویرانگر بود و پس از پایان، جای خود را به حملات سازمان‌یافته داد. در ماه آگوست مبارزین هم‌چنان به عملیات‌های خود توسعه می‌دادند. در چهاردهم ماه آگوست یک خودرو بمب‌گذاری شده در مقابل سفارت اردن منفجر شد و ۱۷ کشته بر جای گذاشت. در نوزدهم ماه اکتبر یک کامیون بمب‌گذاری شده باعث کشته شدن یکی از نمایندگان ویژه‌ی سازمان ملل متحد و ۲۰ تن دیگر شد. در ۲۷ ماه آگوست آیت‌الله حکیم در جریان بمب‌گذاری یک خودرو در شهر نجف، به شهادت رسید. چند روز بعد، عقیده هاشمی یکی از اعضای شورای حکومتی عراق [این شورا توسط امریکا تشکیل می‌شد]، در مقابل خانه‌ی خود ترور شد (همان).

به زودی وزارت دفاع ایالات متحده آمریکا، پنتاگون، که وظیفه‌ی سرپرستی عراق را بر عهده گرفته بود یک تیم از افسران مورد تأیید خود را به سرپرستی یک ژنرال بازنشسته با نام جی گارنر برای تصدی وظایف دولتی در نظر گرفت. در دوازدهم ماه می ژنرال گارنر با پل برمر، یکی از کارشناسان ضدتروریسم وزارت امور خارجه تعویض شد. وی با پنتاگون از روابط تنگاتنگی برخوردار بود. «برمر» در مقایسه با تیم گارنر روابط بهتری را با ستاد فرماندهی مرکزی برقرار کرد و برخورد با مشکل تروریسم را در رأس برنامه‌های خود قرار داد. وی به محض آغاز به کار، اقدام به راه‌اندازی یک نیروی جدید پلیس عراقی با کادر اولیه‌ی بیش از



چهل هزار نفر کرد. تصمیم انحلال کامل ارتش از جمله تصمیمات غیرعقلانه برمر محسوب می‌شد. به‌طور مسلم، عدم پرداخت حقوق ارتشی‌ها و سپس انحلال آن نتیجه‌ای به‌جز پیوستن آنان به جمع مخاصمان را در پی نداشت. برمر هم‌چنین تصمیم گرفت که اعضای سابق حزب بعث عراق را از استخدام در مشاغل دولت جدید محروم سازد. بدین ترتیب، وی دولت موقت را از خدمات کارشناسان و افسران خُبره کشور بی‌بهره ساخت. در ماه ژوئن ۲۰۰۳ اعضای شورای حکومتی عراق رسماً فعالیت خود را آغاز کردند. جایگاه دولت موقت قوای ائتلاف و نیز شورای حکومتی عراق در ۲۲ ماه می سال ۲۰۰۳ با تصویب قطعنامه‌ی ۱۴۸۳ از سوی سازمان ملل تثبیت شد. چندی بعد سپردن عواید نفتی به دولت موقت برای تأمین هزینه‌های بازسازی عراق نیز مورد تأیید این سازمان قرار گرفت (Bondansky, 2004).

مدتی بعد، گروه امنیتی عراق موسوم به «آی. اس. جی» در امتداد تیم‌های «آنسکام» و «آن‌مؤویک»، مکان‌یابی و شناسایی تسلیحات کشتار جمعی عراق را آغاز کرد. نخستین گزارش موقتی این گروه با دلیل و مدرک، ادعاهای آمریکا و انگلیس مبنی بر وجود تسلیحات غیرمجاز در عراق را فاقد هرگونه پشتیبانی اطلاعاتی قابل اطمینان اعلام کرد. دکتر «کی»، سرپرست این گروه، هم‌چنین در گفتگو با «سندی تلگراف» فاش ساخت که وی از انتقال تسلیحات کشتار جمعی عراق توسط صدام به خاک سوریه اطمینان دارد. پس از اظهارات وی احزاب ضدجنگ هیاهوی بسیاری بر پا کردند. در این میان بسیاری از مردم آمریکا هم‌چنان از سیاست بوش و نیروهای مسلح حمایت می‌کردند. اما شرایط حاکم بر اروپا به گونه‌ی دیگری بود و دو کشور فرانسه و آلمان به همراه ملل خود هم‌چنان با خصومت به سیاست‌های جنگ‌طلبانه‌ی بوش ادامه می‌دادند. در انگلیس - به‌جز حامیان سابق نخست‌وزیر - بسیاری از سیاستمداران کهنه‌کار و اکثر رسانه‌ها نسبت به لشگرکشی بی‌دلیل انگلیس به خاک عراق معترض بودند. اظهارات پشت‌پرده‌ی دکتر «دیوید کلی»<sup>۱</sup> در رابطه با غیر موثق بودن اطلاعات پرونده‌ی سپتامبر<sup>۲</sup> منجر به مرگ وی و استعفای رئیس و مدیر کل بی‌بی‌سی شد. در نخستین هفته‌ی ماه فوریه‌ی سال

۱- یکی از دانشمندان به نام و کارشناسان تسلیحاتی انگلیس.

۲۰۰۴ دولت انگلیس اعلام کرد که فعالیت‌های سرویس‌های اطلاعاتی در رابطه با بحران عراق را تحت نظر خواهد گرفت. به زودی دولت ایالات متحده آمریکا نیز اطلاعیه مشابهی را منتشر ساخت. بدین ترتیب، لشگرکشی کوتاه‌مدت که به منظور براندازی حکومت استبدادی صدام شکل گرفته بود در دام اتهام متقابل گرفتار آمد.<sup>۱</sup> ظاهراً جنگ ضد تروریسم منجر به تشدید چالش‌های بین‌المللی و تسمخر لیبرالیسم حاکم بر رسانه‌ها و آکادمی‌های اروپایی شده بود (Shawcross, 2003). با آن‌که به زعم برخی، لشگرکشی ماه مارس و آوریل سال ۲۰۰۳ بسیار بهتر از هرگونه پیمان و یا معاهده‌ای نیازهای موجود در تأمین امنیت جهان امروز را پاسخ می‌گوید؛ اما باید گفت که خودسری آمریکا و تصمیم بوش بر جنگ با کشورهای مخالف سیاست‌های جنگ طلبانه‌ی این کشور به‌طور عمیق، مایه‌ی تأسف است و حضور نظامی غربی‌ها در سرزمین‌های مسلمین را چیزی به‌جز استعمار نوین نمی‌توان نامید.

### نتیجه‌گیری

دو گرایش نگران‌کننده احتمالاً در دراز مدت خطر ترور فاجعه‌آمیز در دهه‌های بعدی را افزایش می‌دهد.

افزایش بنیادگرایی مذهبی و سرسختانه در اسلام، هندوئیسم، مسیحیت و یهودیت نوعی منبع انرژی برای گروه‌های تروریستی آینده ایجاد می‌کند. این نوع بنیادگرایی می‌تواند احتمال خطر تشکیل گروه‌های شبیه القاعده را افزایش دهد.

فناوری سلاح‌های کشتار جمعی به‌طور بی‌رحمانه‌ای در حال گسترش است. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی موجب گردید، دانش فنی دانشمندان شوروی در مورد سلاح‌های هسته‌ای، میکروبی، و شیمیایی در اختیار دیگران قرار گیرد این مواد و سلاح‌ها در شوروی در معرض سرقت و تحویل به گروه‌های تروریستی قرار گرفتند. قیمت ساخت و دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی کاهش یافته است تا حدی که تهیه این سلاح‌ها توسط گروه‌های

۱- پرونده فوق که حاوی ارزیابی اطلاعاتی تهدید تسلیحات کشتار جمعی عراق بود، توسط کمیته ای ای سی آماده شده و در سپتامبر ۲۰۰۲ به نخست وزیر تسلیم شده بود.

تروریستی آسان شده است، در این بین اینترنت نیز تأثیر مخرب خود را دارد. اینترنت به این گروه‌ها امکان می‌دهد که فقط از طریق مهارت‌های جستجو به فراگیری آنچه که برای راه‌اندازی و استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی نیاز دارند دست یابند یا به حملات تروریستی بزرگتر بپردازند.

از بین بردن گروه‌های تروریستی بسیار مشکل‌تر از دولت‌های است. چراکه، دستیابی تروریست‌ها به سلاح‌های میکروبی یا سایر سلاح‌های کشتار جمعی بسیار نگران‌کننده‌تر از دستیابی و دسترسی دولت‌ها و کشورها به این سلاح‌هاست.

با وجود این‌که، سلاح‌های میکروبی ممکن است برای دولت‌ها مفید نباشد، ولی این سلاح‌ها برای گروه‌های تروریستی که به جای داشتن اهداف نظامی مشخص خواهان نابودی عمومی، وسیع و گسترده‌ای هستند، کاملاً مفید و مناسب هستند. ظهور و پیدایش گروه‌های تروریستی حرفه‌ای مانند گروه القاعده که القاعده‌ی کشتار جمعی هستند، بدین معنا و مفهوم است که گروه جدیدی از استفاده‌کنندگان سلاح‌های میکروبی به صورت بالقوه به وجود آمده‌اند.

تاریخ بشر نشان می‌دهد که تنظیم قدرت باعث شکل‌گیری روابط سیاسی بین دولت‌ها و گروه‌ها می‌شود. زمانی که این تنظیم قدرت صحیح عمل می‌کند صلح برقرار است. زمانی که ناخوشایند عمل می‌کند خشونت بی‌داد می‌کند. این نوع قدرت باعث ایجاد ترس و اغوا می‌شود و تمدن را محو می‌کند. به نظر می‌رسد، خطر عملیات تروریستی با سلاح‌های کشتار جمعی بیش از پیش گسترش خواهد یافت.

بنابراین، باید تصدیق کرد که آمریکا در نبردی خودساخته، پایدار و همیشگی علیه تروریسم قرار دارد و از این رو باید خودش را با آن وفق دهد. سیاست‌های یک‌جانبه کافی نخواهد بود. بلکه نیاز به تغییرات کلی در تعریف سیاست امنیت ملی آمریکا و امنیت جهانی می‌باشد. اما کشورهای مخالف آمریکا، اقدامات آمریکا را علیه تروریسم طور دیگری بیان می‌کنند به‌عنوان مثال، مقام معظم رهبری عقیده دارند:

«تروریسم پدیده‌ای تازه و محصول دوران‌های اخیر نیست؛ ولی پیدایش سلاح‌های هولناک و آسان شدن کشتارهای جمعی و فاجعه‌بار، این پدیده‌ی زشت را صدها برابر مهیب‌تر و خطرناک‌تر کرده است.» (اجلاس جهانی مبارزه با تروریسم، ۱۳۹۰)

به گفته‌ی حضرت آیت الله خامنه‌ای قدرت‌های مسلط بهره‌برداری از تروریسم را به مثابه ابزاری برای رسیدن به هدف‌های نامشروع، وارد چرخه سیاست‌ها و برنامه‌ریزی‌های خود کرده‌اند. حملات مرگبار هواپیماهای بدون سرنشین به خانه‌وارهای بی‌دفاع در روستاها و مناطق محروم در افغانستان و پاکستان که بارها جشن عروسی آنها را به عزا مبدل کرده است، جنایات «بلک واتر» در عراق و کشتار شهروندان و نخبگان عراقی، کمک به گروه‌های بمب‌گذار در ایران و عراق و پاکستان، ترور دانشمندان هسته‌ای در ایران با همکاری موساد، سرنگون کردن هواپیمای مسافری ایران در خلیج فارس و کشتن حدود سیصد کودک و مرد و زن مسافر، از جمله اقدامات تروریستی امریکا است (اجلاس بین‌المللی مبارزه با تروریسم، ۱۳۹۰).

در بیانیه‌ی پایانی اجلاس تهران در ماه ژوئن ۲۰۱۱ چنین آمده است: «مسئولیت همه‌ی کشورها سپردن تروریست‌ها به دست عدالت است. مبارزه‌ی مشروع مردم تحت استعمار یا تحت اشغال خارجی برای حق لاینفک تعیین سرنوشت خود نایستی برجسب تروریسم بخورد.» (بیانیه‌ی اجلاس مبارزه با تروریسم، ۱۳۹۰).

بنابراین، به این نتیجه می‌رسیم که عملیات تهاجمی و تدافعی امریکا در مبارزه بر علیه تروریسم موفق نبوده است و حملات امریکا به افغانستان و عراق اقتصاد امریکا را دچار بحران نمود و بهتر بود که به جای اقدامات نظامی از طریق دیپلماسی عمومی وارد عمل می‌شد.

### منابع

#### فارسی

۱- بیانیه‌ی پایانی اجلاس جهانی «مبارزه با تروریسم»، (۱۳۹۰)، تهران، تیر ماه.

#### انگلیسی

- 2- ERIK, RINGMAR. "*Inter textual relations the quarrel over the iraq war as a conflict between narrative types.cooperation and conflict*", Journal of the Nordic International Studies Association. vol. 41 (4).
- 3- Keegan, Jahn, (2004), "*The Iraq war, London*".
- 4- Miller, Raymond H., (2004), "*The War in Afganistan*", New York.
- 5- STFPHEN, VAN EVERA. (2006) "*Assessing U.S. Strategy in the war on Terror*" The Annals of the American Academy of Political and Social Science, Vol: 607, September.
- 6- awcross, W. Allies, (2003), "*The United States, Britain, Europe and the War on Iraq*", London.
- 7- Bondansky, Yossef, (2004), "*The Secret History of the Iraq War*", London.
- 8- Murray, W. and Scales, R., (2003), "*The Iraq War*", Cambridge.
- 9- Zinsmeister, K., (2003), "*Boots on the Ground: A Month with the 82<sup>nd</sup> Airborne Division in the Battle for Iraq*", New York.
- 10- Zucchini, David, et al., (2004), "*Thunder Run: The Armored Strike to Capture Baghdad*", London.
- 11- Steve, Crabtree, "*Teen Views on Bush, Terrorism, and Iraq*".

- 12- Batchman et al, "*Distinctive military attitudes*".
- 13- Shawcross, W. Allies, (2003), "*The United States, Britain, Europe and the War on Iraq*", London.